

Islamic Knowledge and Insight

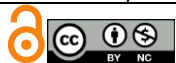
Comparison of the Foundations, Principles, and Methods of Educational Jurisprudence and Educational Psychology with Emphasis on Their Relationship to Islamic Education

1. Mohammad Soltanzade: Department of Jurisprudence and Islamic Fundamentals, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran
2. Hassan Gowth*: Department of Jurisprudence and Islamic Fundamentals, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran. (Email: hoGhowth@iau.ac.ir)
3. Ali Chahkandinezhad: Department of Jurisprudence and Islamic Fundamentals, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran
4. Fatemeh shahabizadeh: Department of psychology, Bi.C., Islamic Azad University, Birjand, Iran

Abstract

Education, as one of the fundamental pillars in the formation of human personality and behavior, has been the focus of profound attention in both the domains of educational jurisprudence and educational psychology. Educational jurisprudence, relying on Islamic sources such as the Holy Qur'an, the Prophetic Sunnah, and Shar'i rulings, views education as a divine, value-oriented process aimed at nurturing an exalted human being who approaches divine perfection. In contrast, educational psychology, drawing upon empirical evidence and scientific theories, focuses on analyzing learning processes and cognitive, emotional, and social development. This study, using an analytical-descriptive method and credible library sources, provides a comprehensive comparison of the theoretical foundations, guiding principles, and practical methods of these two fields, examining their similarities, differences, and potential areas of synergy. Furthermore, the relationship between these two approaches and the Islamic educational system is analyzed, offering strategies for integrating them to achieve a holistic education that both meets individuals' psychological and emotional needs and aligns with Islamic values. The findings indicate that the integration of educational jurisprudence and educational psychology can lead to the design of a dynamic educational system that preserves Islamic authenticity while utilizing scientific tools to enhance educational quality. By emphasizing credible sources, this study offers practical recommendations for implementing this integration in educational and family environments.

Keywords: Educational jurisprudence, educational psychology, educational foundations, educational principles, Islamic education



How to cite: Soltanzade, M., Gowth, H., Chahkandinezhad, A., & Shahabizadeh, F. (2026). Comparison of the Foundations, Principles, and Methods of Educational Jurisprudence and Educational Psychology with Emphasis on Their Relationship to Islamic Education. *Islamic Knowledge and Insight*, 4(2), 1-10.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 June 2025

Revise Date: 06 October 2025

Accept Date: 15 October 2025

Initial Publish: 15 October 2025

Final Publish: 23 August 2026

معرفت و بصیرت اسلامی

مقایسه مبانی، اصول و روش‌های فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی با تأکید بر ارتباط با تربیت اسلامی

۱. محمد سلطانزاده: گروه فقه و مبانی اسلامی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
۲. حسن غوث*: گروه فقه و مبانی اسلامی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران. (پست الکترونیک: hoGhowth@iau.ac.ir)
۳. علی چهکندی‌نژاد: گروه فقه و مبانی اسلامی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
۴. فاطمه شهابی زاده: گروه روانشناسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران

چکیده

تربیت، به‌عنوان یکی از ارکان بنیادین شکل‌گیری شخصیت و رفتار انسانی، در دو حوزه فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی مورد توجه عمیق قرار گرفته است. فقه تربیتی، با استناد به منابع اسلامی نظیر قرآن کریم، سنت نبوی و احکام شرعی، تربیت را فرایندی الهی و ارزش‌محور برای پرورش انسان متعالی و نزدیک به کمال الهی می‌داند. در مقابل، روانشناسی تربیتی با بهره‌گیری از شواهد تجربی و نظریه‌های علمی، بر تحلیل فرایندهای یادگیری، رشد شناختی، عاطفی و اجتماعی تمرکز دارد. این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای معتبر، به مقایسه جامع مبانی نظری، اصول هدایت‌کننده و روش‌های عملی این دو حوزه پرداخته و نقاط اشتراک، افتراق و امکان هم‌افزایی آن‌ها را بررسی می‌کند. همچنین، ارتباط این دو رویکرد با نظام تربیت اسلامی تحلیل شده و راهکارهایی برای تلفیق آن‌ها در جهت دستیابی به تربیتی جامع که هم به نیازهای روانی و عاطفی افراد پاسخ دهد و هم با ارزش‌های اسلامی هم‌خوانی داشته باشد، ارائه شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که تلفیق فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی می‌تواند به طراحی نظام آموزشی پویایی منجر شود که ضمن حفظ اصالت اسلامی، از ابزارهای علمی برای ارتقای کیفیت تربیت بهره‌برد. این پژوهش با تأکید بر منابع معتبر، پیشنهادهایی برای کاربرد عملی این تلفیق در محیط‌های آموزشی و خانوادگی ارائه می‌دهد.

کلیدواژگان: فقه تربیتی، روانشناسی تربیتی، مبانی تربیتی، اصول تربیتی، تربیت اسلامی

شیوه استناددهی: سلطانزاده، محمد، غوث، حسن، چهکندی‌نژاد، علی، و شهابی‌زاده، فاطمه. (۱۴۰۵). مقایسه مبانی، اصول و روش‌های فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی با تأکید بر ارتباط با تربیت اسلامی. معرفت و بصیرت اسلامی، ۴(۲)، ۱-۱۰.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۳ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۲۳ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۵

مقدمه

تربیت، فرایندی پیچیده و چندوجهی است که در تمامی فرهنگ‌ها و جوامع، محور توسعه فردی و اجتماعی محسوب می‌شود. در دنیای معاصر، چالش‌هایی نظیر جهانی‌شدن، نفوذ رسانه‌های دیجیتال، تغییرات سریع فرهنگی و بحران‌های هویتی، ضرورت بازنگری در رویکردهای تربیتی را بیش از پیش نمایان ساخته است. فقه تربیتی، به‌عنوان شاخه‌ای از فقه اسلامی، با تکیه بر منابع وحیانی (قرآن و سنت) و احکام شرعی، راهکارهایی برای پرورش انسان متعهد به ارزش‌های الهی ارائه می‌دهد (A'Rafi, 2016). این حوزه، تربیت را فرایندی هدفمند برای تهذیب نفس، تقویت تقوا و تقرب به خداوند می‌داند. از سوی دیگر، روانشناسی تربیتی با بهره‌گیری از علوم تجربی، ابزارهای علمی برای بهبود یادگیری، رشد شناختی، عاطفی و اجتماعی فراهم می‌آورد (Seif, 2011).

این دو حوزه، هرچند در مبانی، اصول و روش‌ها تفاوت‌های بنیادینی دارند، اما دارای نقاط مشترکی هستند که امکان تلفیق آن‌ها را در چارچوب تربیت اسلامی فراهم می‌سازد. برای مثال، هر دو بر اهمیت محیط تربیتی، نقش مربی و رشد تدریجی تأکید دارند (Bagheri, 2010). این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای معتبر، به مقایسه مبانی، اصول و روش‌های فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی پرداخته و راهکارهایی برای هم‌افزایی این دو در نظام تربیت اسلامی پیشنهاد می‌کند. هدف این مطالعه، ارائه دیدگاهی جامع برای توسعه نظام تربیتی است که هم به نیازهای روانی و عاطفی مربی پاسخ دهد و هم با ارزش‌های اسلامی هم‌خوانی داشته باشد. این پژوهش در بخش‌های مختلف، ابتدا مبانی، اصول و روش‌های هر حوزه را به‌صورت جداگانه بررسی کرده، سپس تحلیل مقایسه‌ای چندجانبه ارائه می‌دهد و در نهایت، ارتباط این دو با تربیت اسلامی را تبیین می‌کند.

مبانی نظری فقه تربیتی

مبانی فقه تربیتی ریشه در جهان‌بینی توحیدی اسلام دارد که انسان را موجودی دوبعدی (مادی و معنوی) با ظرفیت کمال الهی می‌داند. بر

اساس آیه ۳۰ سوره روم، انسان با فطرت پاک آفریده شده و وظیفه تربیت، حفظ و تقویت این فطرت در برابر انحرافات محیطی است (قرآن کریم، ۳۰:۳۰). اعرافی (۱۳۹۵) در کتاب فقه تربیتی، مبانی این حوزه را بر سه اصل کلیدی توحید، نبوت و معاد استوار می‌داند. توحید، محور تربیت را هم‌سویی با اراده الهی قرار می‌دهد و تربیت را فرایندی برای تحقق عبودیت معرفی می‌کند. نبوت، الگوهای عملی از سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع) ارائه می‌دهد که به‌عنوان مرجع تربیتی عمل می‌کنند. معاد، جهت‌گیری تربیت را به سوی اهداف اخروی هدایت می‌کند و بر اهمیت مسئولیت‌پذیری فرد در برابر اعمالش تأکید دارد (Bagheri, 2010).

فقه تربیتی همچنین بر قواعد فقهی مانند "وجوب مقدمه واجب" (لزوم فراهم‌سازی مقدمات برای انجام واجبات)، "حرمت اعانه بر اثم" (ممنوعیت کمک به گناه) و "تسبیب" (ایجاد سبب برای فعل) تکیه دارد (Khosropanah, 2017). این قواعد، چارچوبی برای تنظیم روابط تربیتی میان والدین، مربیان و متربیان فراهم می‌کنند. برای مثال، تربیت کودک باید از سنین پایین آغاز شود تا فطرت او از تأثیرات منفی محیط مصون بماند (Mesbah Yazdi, 2009). نقش والدین و جامعه در این فرایند، به‌عنوان مسئول اصلی حفظ فطرت و هدایت فرد به سوی ارزش‌های اسلامی، برجسته است (Shariatmadari, 2008).

علاوه بر این، فقه تربیتی بر اصل "فطرت" تأکید ویژه‌ای دارد. این اصل، انسان را موجودی دارای استعدادهای ذاتی برای خیر و کمال می‌داند که باید از طریق تربیت شکوفا شود (Tabatabaei, 1995). این مبانی، با تأکید بر منابع وحیانی (قرآن و سنت) و عقل، تربیت را فرایندی پایدار و ارزش‌محور معرفی می‌کنند که هدف آن پرورش انسان متعالی است. برای مثال، روایات اسلامی بر تربیت زود هنگام کودک با آموزش مفاهیم توحیدی و اخلاقی تأکید دارند (Hurr Amili, 1988). این مبانی، تربیت را فراتر از رشد جسمانی و شناختی، به‌عنوان فرایندی برای تهذیب نفس و آماده‌سازی فرد برای زندگی اخروی می‌دانند (Qara'ati, 2011).

مبانی نظری روانشناسی تربیتی

روانشناسی تربیتی، مبانی خود را از علوم تجربی و تحقیقات روانشناختی استخراج می‌کند. این حوزه، انسان را موجودی زیستی-روانی-اجتماعی می‌داند که رشد او تحت تأثیر عوامل ژنتیکی، محیطی و فرهنگی قرار دارد (Seif, 2011). نظریه‌پردازان برجسته‌ای مانند ژان پیاژه، لئو ویگوتسکی و آلبرت بندورا، چارچوب‌های نظری این حوزه را شکل داده‌اند. پیاژه رشد شناختی را به چهار مرحله حسی-حرکتی، پیش‌عملیاتی، عملیات عینی و عملیات صوری تقسیم می‌کند که هر مرحله، ظرفیت‌های خاصی برای یادگیری ایجاد می‌کند (Piaget, 1999). ویگوتسکی بر نقش تعاملات اجتماعی و مفهوم "منطقه تقریبی رشد" تأکید دارد که یادگیری را از طریق حمایت مربیان و همسالان تسهیل می‌کند (Vygotsky, 2013). بندورا، با نظریه یادگیری اجتماعی، بر اهمیت الگوبرداری و مشاهده در شکل‌گیری رفتار تأکید دارد (Bandura, 2008).

یادگیری در روانشناسی تربیتی به‌عنوان تغییری پایدار در رفتار بر اثر تجربه تعریف می‌شود (Skinner, 2006). این تعریف، مبنای بسیاری از روش‌های آموزشی مدرن مانند آموزش مبتنی بر شایستگی، یادگیری مشارکتی و خودتنظیمی است. روانشناسی تربیتی همچنین بر تفاوت‌های فردی، انگیزش و خودکارآمدی تأکید دارد (Deci & Ryan, 2011). برای مثال، نظریه خودمختاری دسی و رایان بر اهمیت انگیزش درونی برای یادگیری پایدار تأکید می‌کند. برخلاف فقه تربیتی که بر منابع وحیانی تکیه دارد، روانشناسی تربیتی از روش‌های تجربی مانند آزمایش، مشاهده و تحلیل داده‌ها برای تدوین مبانی خود استفاده می‌کند (Kadivar, 2016).

این مبانی، تربیت را فرایندی علمی و قابل اندازه‌گیری می‌دانند که هدف آن بهبود عملکرد تحصیلی، عاطفی و اجتماعی متربی است. برای مثال، نظریه‌های یادگیری مانند شرطی‌سازی کلاسیک (پاولف) و شرطی‌سازی عامل (اسکینر) بر چگونگی شکل‌گیری عادات و

رفتارها تمرکز دارند (Pavlov, 2001). این رویکرد، تربیت را به‌عنوان فرایندی پویا می‌بیند که با توجه به نیازهای فردی و شرایط محیطی تنظیم می‌شود (Zimmerman, 2015).

اصول هدایت‌کننده فقه تربیتی

اصول فقه تربیتی، قواعد کلی هستند که از احکام شرعی و روایات اسلامی استخراج شده‌اند و مسیر تربیت را هدایت می‌کنند. اصل "تخفیف و مسامحه" به انعطاف در اجرای احکام تربیتی با توجه به ظرفیت و شرایط متربی اشاره دارد (A'Rafi, 2016). برای مثال، کودکان در سنین پایین از برخی تکالیف شرعی معاف هستند تا فشار تربیتی بر آن‌ها کاهش یابد. اصل "امر به معروف و نهی از منکر"، والدین و مربیان را موظف به الگوسازی رفتارهای اخلاقی و جلوگیری از انحرافات می‌کند (Tabatabaei, 1995). اصل "وقایه" (پیشگیری) بر محافظت از متربی در برابر آسیب‌های اخلاقی و اجتماعی تأکید دارد (Mesbah Yazdi, 2009).

اصل "تدریج"، بر اساس روایات اسلامی، تربیت را به مراحل مختلف زندگی تقسیم می‌کند: کودکی (لعب)، نوجوانی (ادب) و جوانی (عقل) (Hurr Amili, 1988). این اصل، تربیت را فرایندی تدریجی و متناسب با رشد فرد می‌داند. اصل "تسبیب" (ایجاد سبب برای فعل) بر فراهم‌سازی شرایط مناسب برای تربیت تأکید دارد (Khosropanah, 2017). برای مثال، والدین موظف‌اند محیطی فراهم کنند که کودک به رفتارهای اخلاقی عادت کند. اصل "تربیت جمعی"، بر مسئولیت جامعه در تربیت تأکید دارد و آن را فراتر از وظیفه والدین می‌داند (Bagheri, 2010).

این اصول، با تمرکز بر ارزش‌های اسلامی و نقش مربی به‌عنوان الگو، تربیت را به سوی اهداف اخروی و دنیوی هدایت می‌کنند. برای مثال، اصل "حفظ کرامت انسانی" بر احترام به شخصیت متربی و پرهیز از تحقیر تأکید دارد (Shariatmadari, 2008). این اصول، با تکیه بر منابع وحیانی، پایدار و ارزش‌محور هستند و تربیت را فرایندی برای تحقق کمال انسانی می‌دانند.

اصول هدایت‌کننده روانشناسی تربیتی

روانشناسی تربیتی، اصول خود را از نظریه‌های یادگیری و رشد استخراج می‌کند که بر بهبود فرایندهای شناختی، عاطفی و رفتاری تمرکز دارند. اصل "تقویت مثبت" (اسکینر) بر استفاده از پاداش برای تشویق رفتارهای مطلوب تأکید دارد (Skinner, 2006). برای مثال، ستایش کلامی می‌تواند انگیزه کودک برای مطالعه را افزایش دهد. اصل "منطقه تقریبی رشد" (ویگوتسکی) بر نقش مربی یا همسالان در کمک به یادگیری مهارت‌هایی فراتر از توانایی فعلی فرد تمرکز دارد (Vygotsky, 2013). اصل "انگیزش درونی" (دسی و رایان) بر ایجاد انگیزه داخلی برای یادگیری تأکید می‌کند، در حالی که اصل "تفاوت‌های فردی"، نیاز به شخصی‌سازی روش‌های آموزشی را برجسته می‌سازد (Deci & Ryan, 2011). اصل "یادگیری فعال" بر مشارکت فعال مربی در فرایند یادگیری تأکید دارد (Seif, 2011). اصل "خودتنظیمی"، توانایی فرد در مدیریت یادگیری و رفتار خود را تقویت می‌کند (Zimmerman, 2015). اصل "بازخورد مستمر"، بر ارائه بازخورد سازنده برای بهبود عملکرد تأکید دارد (Kadivar, 2016). این اصول، با ارزیابی‌های مستمر و بازخورد، فرایند تربیت را تنظیم می‌کنند. برخلاف اصول فقهی که بر ارزش‌های ثابت و الهی تمرکز دارند، اصول روانشناختی انعطاف‌پذیر و مبتنی بر شواهد تجربی هستند. این اصول، تربیت را فرایندی علمی می‌دانند که با هدف بهبود عملکرد تحصیلی، اجتماعی و عاطفی طراحی شده است.

روش‌های عملی فقه تربیتی

روش‌های فقه تربیتی، ابزارهای عملی برای اجرای اصول شرعی در فرایند تربیت هستند. روش "شکل‌دهی تدریجی"، از طریق عادت‌سازی به رفتارهای حلال، به مربی کمک می‌کند تا به تدریج ارزش‌های اسلامی را درونی کند (A'Rafi, 2016). برای مثال، آموزش نماز از سنین کودکی با بازی و تشویق آغاز می‌شود. روش "الگوسازی"، بر اساس سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع)، مربی را به عنوان الگویی برای رفتار اخلاقی معرفی می‌کند (Tabatabaei, 1995). روش "داستان‌گویی قرآنی"، بر اساس روایات امام صادق (ع)، از

داستان‌های قرآنی برای آموزش مفاهیم اخلاقی استفاده می‌کند (Hurr Amili, 1988).

روش "تشویق و تنبیه شرعی"، با تأکید بر پاداش معنوی و تنبیه غیرخسونت‌آمیز، رفتارهای مطلوب را تقویت می‌کند (Mesbah, 2009). روش "تربیت خانوادگی"، بر نقش خانواده، به‌ویژه مادر، به‌عنوان مربی اصلی تأکید دارد (Rabbani, 2015). روش "ایجاد محیط اخلاقی"، بر فراهم‌سازی فضایی معنوی برای رشد مربی تمرکز دارد (Khosropanah, 2017). این روش‌ها پایدار، ارزش‌محور و متمرکز بر اهداف بلندمدت هستند. فقه تربیتی همچنین بر آموزش زود هنگام و پیشگیری از انحرافات تأکید دارد (Qara'ati, 2011). برای مثال، آموزش مفاهیم توحیدی از طریق بازی‌های دینی می‌تواند در سنین پایین مؤثر باشد.

روش‌های عملی روانشناسی تربیتی

روانشناسی تربیتی، مجموعه‌ای از روش‌های علمی و مبتنی بر شواهد را برای تربیت ارائه می‌دهد. روش "شرطی‌سازی کلاسیک" (پاولف) برای ایجاد عادات رفتاری، مانند مرتبط کردن مطالعه با پاداش، استفاده می‌شود (Pavlov, 2001). روش "یادگیری مشاهده‌ای" (بندورا) بر الگوبرداری از رفتارهای مثبت مربیان یا همسالان تأکید دارد (Bandura, 2008). روش‌های فعال مانند "PQ4R" (پیش‌خوانی، سؤال، خواندن، بازگو کردن، مرور و بازاندیشی) برای بهبود یادگیری و حافظه طراحی شده‌اند (Seif, 2011).

روش‌های دیگر مانند "آموزش مبتنی بر بازی" و "یادگیری مشارکتی"، بر مشارکت فعال و تعامل اجتماعی تمرکز دارند (Kadivar, 2016). روش "آموزش خودتنظیم"، توانایی مربی در مدیریت یادگیری خود را تقویت می‌کند (Zimmerman, 2015). روش "آموزش مبتنی بر حل مسئله"، بر توسعه مهارت‌های تفکر انتقادی تأکید دارد (Naqibzadeh, 2013). این روش‌ها، با ارزیابی مستمر و بازخورد، انعطاف‌پذیر و قابل تنظیم هستند. برخلاف

می‌توانند مکمل یکدیگر باشند و از طریق تلفیق، به تربیتی جامع‌تر منجر شوند.

ارتباط فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی با تربیت اسلامی

تربیت اسلامی، به‌عنوان یک نظام جامع، می‌تواند از تلفیق فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی بهره‌مند شود. فقه تربیتی، چارچوب ارزشی و اخلاقی را فراهم می‌کند، در حالی که روانشناسی تربیتی ابزارهای علمی و عملی برای اجرای این ارزش‌ها ارائه می‌دهد (Hemmat Banari, 2004). برای مثال، استفاده از "منطقه تقریبی رشد" ویگوتسکی در آموزش مفاهیم قرآنی می‌تواند یادگیری را تسهیل کند (Vygotsky, 2013). همچنین، اصل "وقایه" در فقه تربیتی می‌تواند با روش‌های روانشناختی مانند تقویت مثبت ترکیب شود تا رفتارهای اخلاقی تقویت شوند (Rabbani Esfahani, 2015). تربیت اسلامی با بهره‌گیری از این دو حوزه، می‌تواند به فرایندی پویا تبدیل شود که هم به نیازهای روانی و عاطفی مرتبی پاسخ دهد و هم او را به اهداف الهی نزدیک کند (Bagheri, 2010). برای مثال، استفاده از داستان‌گویی قرآنی در کنار روش‌های یادگیری فعال می‌تواند مفاهیم دینی را جذاب‌تر کند (A'Rafi, 2016). این تلفیق، نیازمند طراحی برنامه‌های آموزشی است که ارزش‌های اسلامی را با ابزارهای علمی ترکیب کنند (Khosropanah, 2017). تربیت اسلامی، با این رویکرد، می‌تواند انسان را به کمال انسانی-الهی نزدیک‌تر کند و چالش‌های تربیتی معاصر مانند تأثیرات منفی رسانه‌ها را مدیریت کند (Naqibzadeh, 2013).

چالش‌های تلفیق فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی

تلفیق فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی با چالش‌هایی همراه است. تفاوت در مبانی هستی‌شناختی (الهی در برابر علمی) و معرفت‌شناختی (وحیانی در برابر تجربی) می‌تواند مانع از هماهنگی کامل شود (Shariatmadari, 2008). برای مثال، فقه تربیتی بر اهداف اخروی تأکید دارد، در حالی که روانشناسی تربیتی بر نتایج دنیوی تمرکز می‌کند. همچنین، روش‌های فقهی به دلیل کلی بودن ممکن است در پاسخ به نیازهای خاص فردی ناکافی باشند، در حالی

روش‌های فقهی که بر ارزش‌های ثابت تأکید دارند، روش‌های روانشناختی موقتی و قابل اصلاح‌اند و بر بهبود عملکرد کوتاه‌مدت و بلندمدت تمرکز دارند (Deci & Ryan, 2011).

تحلیل مقایسه‌ای فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی

تحلیل مقایسه‌ای فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی از سه منظر هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی انجام می‌شود. از منظر هستی‌شناختی، فقه تربیتی انسان را موجودی الهی با هدف تقرب به خداوند می‌بیند، در حالی که روانشناسی تربیتی بر جنبه‌های زیستی، روانی و اجتماعی تمرکز دارد (Bagheri, 2010). این تفاوت، چالش‌هایی در هم‌گرایی ایجاد می‌کند، اما شباهت در تأکید بر رشد پلکانی (مراحل رشد پیازه و مراحل تربیتی اسلامی) نقطه تلاقی است (Hemmat Banari, 2004).

از منظر معرفت‌شناختی، فقه تربیتی بر منابع وحیانی (قرآن و سنت) و عقل تکیه دارد، در حالی که روانشناسی تربیتی از روش‌های تجربی مانند آزمایش و مشاهده استفاده می‌کند (Shariatmadari, 2008). با این حال، هر دو حوزه بر مشاهده رفتار مرتبی به‌عنوان مبنای تربیت تأکید دارند. از منظر روش‌شناختی، روش‌های فقهی کلی، ارزش‌محور و پایدار هستند، در حالی که روش‌های روانشناختی خاص، مبتنی بر شواهد و قابل اصلاح‌اند (Khosropanah, 2017).

مطالعات نشان داده‌اند که سبک‌های فرزندپروری اقتدارگرا در روانشناسی با اصل "امر به معروف و نهی از منکر" در فقه تربیتی هم‌خوانی دارد، اما فقه تربیتی بر نقش مادر به‌عنوان مربی اصلی تأکید بیشتری دارد (Rabbani Esfahani, 2015). نقاط قوت فقه تربیتی شامل عمق معنوی، پایداری ارزش‌ها و جامعیت اخلاقی است، در حالی که نقاط قوت روانشناسی تربیتی شامل دقت علمی، ابزارهای عملی و انعطاف‌پذیری است. در مقابل، فقه تربیتی ممکن است به دلیل کلی بودن روش‌ها، در شخصی‌سازی محدود باشد، و روانشناسی تربیتی ممکن است فاقد عمق معنوی باشد (Naqibzadeh, 2013). این تحلیل نشان می‌دهد که هر دو حوزه

که روش‌های روانشناختی ممکن است فاقد عمق معنوی باشند (Naqibzadeh, 2013).

چالش دیگر، تفاوت در منابع معرفتی است. فقه تربیتی از منابع ثابت و غیرقابل تغییر (قرآن و سنت) استفاده می‌کند، در حالی که روانشناسی تربیتی با پیشرفت علم، روش‌های خود را اصلاح می‌کند (Kadivar, 2016). این تفاوت می‌تواند در طراحی برنامه‌های آموزشی تلفیقی مشکل‌ساز شود. با این حال، نقاط مشترک مانند تأکید بر الگوسازی و رشد تدریجی، امکان غلبه بر این چالش‌ها را فراهم می‌کند (Rabbani Esfahani, 2015). برای مثال، استفاده از روش‌های روانشناختی در چارچوب ارزش‌های فقهی می‌تواند این چالش‌ها را کاهش دهد.

راهکارهای عملی برای تلفیق در تربیت اسلامی

برای تلفیق فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی در نظام تربیت اسلامی، راهکارهای عملی متعددی پیشنهاد می‌شود. نخست، طراحی برنامه‌های آموزشی تلفیقی که ارزش‌های اسلامی را با روش‌های علمی ترکیب کنند. برای مثال، آموزش مفاهیم دینی با استفاده از روش‌های فعال مانند PQ4R می‌تواند یادگیری را جذاب‌تر کند (Seif, 2011). دوم، آموزش مربیان برای استفاده از ابزارهای روانشناختی در چارچوب اصول فقهی، مانند ترکیب تقویت مثبت با تشویق شرعی (A'Rafi, 2016). سوم، توسعه محتوای آموزشی که داستان‌گویی قرآنی را با یادگیری مشارکتی تلفیق کند (Hurr Amili, 1988).

چهارم، ایجاد محیط‌های تربیتی که هم ارزش‌های اسلامی را تقویت کنند و هم به نیازهای روانی و عاطفی مربی پاسخ دهند. برای مثال، مدارس اسلامی می‌توانند از روش‌های یادگیری مبتنی بر بازی برای آموزش مفاهیم اخلاقی استفاده کنند (Kadivar, 2016). پنجم، پژوهش‌های میدانی برای ارزیابی اثربخشی برنامه‌های تلفیقی در محیط‌های آموزشی و خانوادگی (Khosropanah, 2017). این راهکارها، با بهره‌گیری از نقاط قوت هر دو حوزه، می‌توانند به تربیتی

جامع و پویا منجر شوند که هم به اهداف الهی و هم به نیازهای دنیوی پاسخ دهد.

نقش خانواده در فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی

خانواده به‌عنوان هسته اصلی تربیت، در هر دو حوزه فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی جایگاه ویژه‌ای دارد. در فقه تربیتی، خانواده، به‌ویژه مادر، به‌عنوان مربی اصلی شناخته می‌شود که وظیفه آموزش ارزش‌های اسلامی و شکل‌دهی شخصیت کودک را بر عهده دارد (Rabbani Esfahani, 2015). روایات اسلامی بر نقش والدین در تربیت زود هنگام تأکید دارند و والدین را مسئول ایجاد محیطی اخلاقی و معنوی می‌دانند (Hurr Amili, 1988). برای مثال، آموزش مفاهیم دینی از طریق بازی و داستان‌گویی در خانواده، از سنین پایین آغاز می‌شود (Qara'ati, 2011).

در روانشناسی تربیتی، خانواده به‌عنوان محیط اولیه رشد شناختی و عاطفی شناخته می‌شود. سبک‌های فرزندپروری (اقتدارگرا، سهل‌گیر و مقتدر) تأثیر عمیقی بر رفتار و یادگیری کودک دارند (Baumrind, 2013). برای مثال، سبک مقتدر که ترکیبی از حمایت و انضباط است، با اصل "امر به معروف و نهی از منکر" در فقه تربیتی هم‌خوانی دارد (Rabbani Esfahani, 2015). هر دو حوزه بر اهمیت الگوسازی والدین تأکید دارند، اما فقه تربیتی بر ارزش‌های اخلاقی و دینی تمرکز دارد، در حالی که روانشناسی تربیتی بر ایجاد محیطی حمایت‌گر برای رشد روانی تأکید می‌کند (Kadivar, 2016). تلفیق این دو می‌تواند به تقویت نقش خانواده در تربیت اسلامی کمک کند.

تأثیر محیط اجتماعی بر تربیت

محیط اجتماعی، شامل مدرسه، همسالان و جامعه، نقش مهمی در تربیت ایفا می‌کند. در فقه تربیتی، جامعه به‌عنوان مسئول تربیت جمعی شناخته می‌شود و اصل "تربیت جمعی" بر ایجاد محیطی سالم و اخلاقی تأکید دارد (Bagheri, 2010). برای مثال، روایات اسلامی بر اهمیت انتخاب دوستان صالح و محیط‌های آموزشی مناسب تأکید دارند (Hurr Amili, 1988). فقه تربیتی، جامعه را

موظف به پیشگیری از انحرافات اخلاقی و ترویج ارزش‌های اسلامی می‌داند (Khosropanah, 2017).

در روانشناسی تربیتی، محیط اجتماعی به‌عنوان عاملی کلیدی در یادگیری و رشد اجتماعی شناخته می‌شود. نظریه یادگیری اجتماعی بندورا بر تأثیر همسالان و مربیان در شکل‌گیری رفتار تأکید دارد (Bandura, 2008). برای مثال، یادگیری مشارکتی در مدارس می‌تواند مهارت‌های اجتماعی و شناختی را تقویت کند (Seif, 2011). هر دو حوزه بر اهمیت محیط اجتماعی تأکید دارند، اما فقه تربیتی بر ارزش‌های اخلاقی و دینی تمرکز دارد، در حالی که روانشناسی تربیتی بر تعاملات اجتماعی و یادگیری فعال تأکید می‌کند (Kadivar, 2016). تلفیق این دو می‌تواند به ایجاد محیط‌های آموزشی و اجتماعی منجر شود که هم ارزش‌های اسلامی را ترویج کنند و هم رشد روانی و اجتماعی را تقویت کنند.

چشم‌انداز آینده تربیت اسلامی با تلفیق فقه و روانشناسی
چشم‌انداز آینده تربیت اسلامی با تلفیق فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی، به سوی ایجاد نظام آموزشی جامعی پیش می‌رود که هم به اهداف الهی و هم به نیازهای روانی و اجتماعی پاسخ دهد. فقه تربیتی

می‌تواند چارچوب ارزشی و اخلاقی را فراهم کند، در حالی که روانشناسی تربیتی ابزارهای علمی برای اجرای این ارزش‌ها ارائه می‌دهد (Hemmat Banari, 2004). برای مثال، استفاده از روش‌های یادگیری فعال در آموزش مفاهیم دینی می‌تواند یادگیری را جذاب‌تر کند (Seif, 2011).

پژوهش‌های آینده می‌توانند بر طراحی برنامه‌های آموزشی تلفیقی تمرکز کنند که ارزش‌های اسلامی را با روش‌های علمی ترکیب کنند. برای مثال، برنامه‌های آموزشی در مدارس اسلامی می‌توانند از روش‌های روانشناختی مانند یادگیری مبتنی بر بازی و خودتنظیمی در کنار آموزش‌های دینی استفاده کنند (Kadivar, 2016). همچنین، آموزش مربیان برای استفاده از ابزارهای روانشناختی در چارچوب اصول فقهی می‌تواند اثربخشی تربیت را افزایش دهد (A'Rafi, 2016). این چشم‌انداز، تربیت اسلامی را به‌عنوان نظامی پویا و کارآمد معرفی می‌کند که قادر به پاسخگویی به چالش‌های معاصر است.

جدول زیر خلاصه‌ای از مقایسه این دو حوزه ارائه می‌دهد:

جدول ۱. مقایسه روانشناسی و فقه تربیتی بر اساس معیارهای مطرح شده

معیار	روانشناسی تربیتی	فقه تربیتی
مبانی	مبانی بر علوم تجربی؛ انسان به‌عنوان موجود زیستی-روانی-اجتماعی	مبانی بر وحی (قرآن و سنت)، توحید، نبوت، معاد؛ انسان به‌عنوان موجود الهی
اصول	تقویت مثبت، منطقه تقریبی رشد، انگیزش درونی؛ تأکید بر کارایی تجربی	تخفیف و مسامحه، امر به معروف، وقایه، تدریج؛ تأکید بر ارزش‌های اخلاقی و الهی
روش‌ها	شرطی‌سازی، یادگیری مشاهده‌ای، PQ4R؛ خاص، قابل آزمون و موقتی	شکل‌دهی تدریجی، الگوسازی، داستان‌گویی قرآنی؛ پایدار و ارزش‌محور
هدف	بهبود یادگیری، رشد شناختی و رفتاری	تقرب به خداوند، تهذیب نفس، حفظ فطرت
منبع معرفتی	مشاهده، آزمایش، تجربه	قرآن، سنت، عقل
نقاط قوت	دقت علمی، ابزارهای عملی، انعطاف‌پذیری	عمق معنوی، پایداری ارزش‌ها، جامعیت اخلاقی
نقاط ضعف	فقدان عمق معنوی، موقتی بودن برخی روش‌ها	کلی بودن روش‌ها، محدودیت در شخصی‌سازی

نتیجه‌گیری

مقایسه فقه تربیتی و روانشناسی تربیتی نشان می‌دهد که این دو حوزه، با وجود تفاوت‌های بنیادین در مبانی، اصول و روش‌ها، مکمل یکدیگر هستند. فقه تربیتی با ارائه چارچوب‌های ارزشی و اخلاقی، عمق معنوی به تربیت می‌بخشد، در حالی که روانشناسی تربیتی با ابزارهای علمی و انعطاف‌پذیر، کارایی عملی را افزایش می‌دهد. تلفیق این دو می‌تواند به تربیت اسلامی جامعی منجر شود که هم به نیازهای روانی و عاطفی پاسخ دهد و هم به اهداف الهی وفادار باشد.

psychosocial dimensions of learning and moral development in modern society.

The theoretical foundations of educational jurisprudence derive from a monotheistic worldview that considers the human being as a dual entity—material and spiritual—with innate potential for divine perfection. Based on Qur’anic principles such as *fitrah* (natural disposition), human education is seen as the process of preserving and nurturing innate goodness against environmental corruption (Bagheri, 2010). Central theological doctrines—Tawhid, Nubuwwah, and Ma’ad—structure the framework of Islamic pedagogy by emphasizing harmony with divine will, prophetic exemplarity, and accountability in the Hereafter (Khosropanah, 2017). Jurisprudential rules like *tadbīr* (preparation), *takhfīf* (facilitation), and *tadarruj* (gradualism) provide procedural guidelines for pedagogical practice, ensuring alignment between moral training and cognitive capacity (Mesbah Yazdi, 2009). Meanwhile, educational psychology bases its theory on the empirical study of human growth and learning. Thinkers such as Piaget and Vygotsky defined stages of cognitive development and the concept of the “zone of proximal development,” showing how social interaction and guided participation shape learning (Vygotsky, 2013). Bandura’s social learning theory underscores imitation and observation as mechanisms of behavioral acquisition (Bandura, 2008). Furthermore, Deci’s self-determination theory identifies intrinsic motivation as the core of

پیشنهاد می‌شود برنامه‌های آموزشی تلفیقی طراحی شوند که روش‌های روانشناختی را در چارچوب ارزش‌های فقهی قرار دهند. پژوهش‌های آتی می‌توانند بر کاربرد عملی این تلفیق در محیط‌های آموزشی مانند مدارس و خانواده‌ها تمرکز کنند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منفعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Education represents a foundational pillar in shaping human personality and behavior, and it constitutes one of the most dynamic intersections between revelation-based knowledge and empirical sciences. Educational jurisprudence (Fiqh-e-Tarbiya), grounded in Islamic sources such as the Qur’an, Sunnah, and Shar’i rulings, perceives education as a divine and value-oriented process aimed at moral purification (tazkiyah), spiritual perfection, and proximity to God (A’Rafi, 2016). In contrast, educational psychology emerges from empirical and experimental traditions, emphasizing learning processes, cognitive development, motivation, and socio-emotional adaptation (Seif, 2011). This study adopts an analytical-descriptive methodology using credible library sources to compare and integrate the epistemological and methodological structures of these two domains. It argues that although educational jurisprudence and educational psychology differ in their ontological and epistemological foundations, both pursue the same ultimate goal—human flourishing through the cultivation of intellect, morality, and discipline. Islamic education, positioned between the transcendental objectives of jurisprudence and the empirical practicality of psychology, provides the ideal integrative framework for constructing a holistic educational system that honors spiritual values while employing scientific methods. Thus, by synthesizing divine law and human behavioral science, this paper demonstrates how Islamic education can address both the metaphysical and

autonomous learning (Deci & Ryan, 2011). These psychological principles, though secular in origin, align with Islamic notions of gradual moral cultivation and reward-based behavior regulation, thereby creating fertile ground for interdisciplinary integration.

In their guiding principles, educational jurisprudence prioritizes moral discipline, the preservation of dignity, and the gradual internalization of virtue. Principles such as *amr bi'l-ma'rūf wa nahy 'an al-munkar* (enjoining good and forbidding evil) and *waqāyah* (prevention) reflect a preventive ethical framework that aims to shape social responsibility and moral consciousness (Tabatabaei, 1995). The principle of *tadarruj*—gradual education—corresponds to developmental psychology's stage theory and scaffolding mechanisms (Hurr Amili, 1988). In contrast, educational psychology employs principles of reinforcement, feedback, differentiation, and learner-centered participation (Skinner, 2006; Zimmerman, 2015). Positive reinforcement encourages desirable behaviors through praise or reward, while continuous feedback ensures performance monitoring (Kadivar, 2016). The psychological principle of self-regulation complements Islamic self-accountability (*muhāsabah*), and both disciplines share the conviction that education must balance autonomy with moral restraint. Thus, the jurisprudential approach grounds pedagogy in immutable ethical law, whereas psychology contributes empirical adaptability and contextual sensitivity.

Methodologically, both disciplines offer complementary techniques for moral and cognitive training. Jurisprudential pedagogy applies approaches such as Qur'anic storytelling, parental exemplarity, moral habituation, and religious rituals to instill ethical values (A'Rafi, 2016; Hurr Amili, 1988). For instance, shaping behavior through early childhood habituation aligns with the Islamic emphasis on teaching prayer and modesty from a young age (Qara'ati, 2011). Educational psychology, meanwhile, operationalizes methods

like classical and operant conditioning (Pavlov, 2001; Skinner, 2006), observational learning (Bandura, 2008), and active learning models such as PQ4R (Seif, 2011). These techniques are adaptable, measurable, and replicable in modern educational settings. The jurisprudential method, however, retains an irreplaceable depth by grounding pedagogy in moral intention and divine accountability. The convergence of both perspectives suggests that combining Islamic narrative pedagogy with experiential learning strategies can promote both emotional engagement and cognitive mastery.

From a comparative epistemological standpoint, educational jurisprudence is normative, value-centered, and deductive, relying on revelation (*wahy*), reason (*'aql*), and transmitted tradition (*naql*), while educational psychology is empirical, descriptive, and inductive, relying on experimentation and observation (Shariatmadari, 2008). Ontologically, jurisprudence perceives humans as spiritual beings striving for nearness to God, whereas psychology views them as biopsychosocial organisms seeking equilibrium between needs and goals (Bagheri, 2010). Methodologically, jurisprudential approaches are principle-based and universal, while psychological approaches are context-specific and outcome-driven (Khosropanah, 2017). Despite these divergences, synthesis is achievable through shared humanistic assumptions—such as the importance of modeling, social influence, and gradual development (Hemmat Banari, 2004). Both traditions affirm the pedagogical power of imitation, with Bandura's modeling theory paralleling the Islamic concept of prophetic exemplarity (*uswah ḥasanah*). Furthermore, the jurisprudential emphasis on *niyyah* (intention) and *taqwā* (piety) can enrich psychological frameworks that currently focus on behavior rather than inner motivation. This comparative analysis thus calls for an integrative epistemology of education rooted in the transcendental yet empirically informed view of human potential.

References

- A'Rafi, A. (2016). *Fiqh-e Tarbiyati (Educational Jurisprudence)*. Eshragh va Erfan Cultural Arts Institute.
- Bagheri, K. (2010). *Negareshi bar Falsafeh-ye Tarbiyat-e Eslami (A View on the Philosophy of Islamic Education)*. Elmi va Farhangi Publications.
- Bandura, A. (2008). *Nazariyeh-ye Yadgiri-ye Ejtema'i (Social Learning Theory)* (Translated by M. K. Khodapanahi ed.). University of Tehran Publications.
- Baumrind, D. (2013). *Sabkhā-ye Farzandparvari (Parenting Styles)* (Translated by A. A. Seif ed.). Dowran Publications.
- Deci, E., & Ryan, R. (2011). *Nazariyeh-ye Khodmokhtāri dar Angizesh (Self-Determination Theory of Motivation)* (Translated by H. Shams ed.). Elm Publishing.
- Hemmat Banari, A. (2004). The Impact of Jurisprudence (Fiqh) on the Educational System. *Farhang Strategy (Culture Strategy)*, 4(15).
- Hurr Amili, M. i. H. (1988). *Wasa'il al-Shi'a (The Means of the Shi'a)*. Al al-Bayt Institute.
- Kadivar, P. (2016). *Ravanshenasi-ye Tarbiyati: Nazariye va 'Amal (Educational Psychology: Theory and Practice)*. SAMT Publications.
- Khosropanah, A. (2017). *Fiqh-e Tarbiyat: Mabani va Osoul (Jurisprudence of Education: Foundations and Principles)*. Ma'aref Publications.
- Mesbah Yazdi, M. T. (2009). *Akhlaq dar Quran (Ethics in the Quran)*. Imam Khomeini Education and Research Institute.
- Naqibzadeh, A. (2013). *Falsafeh-ye Tarbiyat (Philosophy of Education)*. Taha Publications.
- Pavlov, I. (2001). *Shartisazi-ye Klasik (Classical Conditioning)* (Translated by M. N. Bardari ed.). Ney Publications.
- Piaget, J. (1999). *Ravanshenasi-ye Koudak (The Psychology of the Child)* (Translated by Zinat Tavfiq ed.). Ney Publications.
- Qara'ati, M. (2011). *Tarbiyat dar Quran (Education in the Quran)*. Cultural Center of Lessons from the Quran.
- Rabbani Esfahani, H. (2015). A Comparative Study of the Foundations of Education and Parenting from the Perspective of Psychology and Islam. *Quarterly Journal of Ethics in Science and Technology*, 11(2), 5-26.
- Seif, A. A. (2011). *Ravanshenasi-ye Tarbiyati (Educational Psychology)* (Vol. 1). Dowran Publications.
- Shariatmadari, A. (2008). *Tarbiyat-e Eslami (Islamic Education)*. University of Tehran Publications.
- Skinner, B. F. (2006). *Nazariyeh-ha-ye Yadgiri (Learning Theories)* (Translated by A. A. Seif ed.). Dowran Publications.
- Tabatabaei, M. H. (1995). *Tafsir al-Mizan (The Balance of Exegesis)* (Translated by M. M. Mousavi Hamedani ed.). Islamic Publications Office.
- Vygotsky, L. (2013). *Nazariyeh-ha-ye Yadgiri va Amouzesht (Learning and Teaching Theories)* (Translated by M. Sha'bani ed.). SAMT Publications.
- Zimmerman, B. (2015). *Khodtanzimi dar Yadgiri (Self-Regulation in Learning)* (Translated by P. Kadivar ed.). SAMT Publications.